

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

ملک الشعراء  
استاد محمد نسیم «اسیر»

## نتیجه راستگویی

دخترکی ساده دلی جاهلی  
پا، نهاده به حریم زفاف  
مادر بیچاره بشد دست و پا  
گفت مخور غم که دگر چیز نیست  
از اثر خوردن نان زیاد  
مادر آزرده دل بد نصیب  
گفت که ای داکتر باهنر  
عارضه دختر من دور کن  
معه او سخت ورم کرده است  
بادوسه تا گولی گک باد بر  
تا که طبیب این سخن از وی شنید  
بعد تأمل به تبسم شگفت  
مادر گل! خاطر آسوده باش  
دخترکت یکدوسه ما حامله ست  
مادر بیچاره چو این گپ شنید  
چیغ زد و داد کشید و غرید  
کای ز ادب بی خبر ای داکتر

با گنهی شد سبب مشکلی  
شد شکمش قیل تر از روی ناف  
گفت بگو زود، به من ماجرا  
مُرقه گرم و تب تیز نیست  
هست فقط مسأله نفخ و باد  
دختر خود برد به نزد طبیب  
با هنر خویش بگردان خطر  
دیده بدخواه مرا کور کن  
گوئی که بیچاره شکم کرده است  
باد و بخار شکمش را بُر  
پیش شد و نبض مریضش بدید  
رخ سوی مادر بنمود و بگفت  
بهر تداوی مکن اصلا تلاش  
ماهرخی بار درین راحله است  
رنگ ز رخسار گلابش پرید  
چنگ زد و گردن اورا کشید  
وی ز ره و رسم ادب بی خبر

این همه بهتان نمایان مکن  
 دختر افرشته خصال مرا  
 تهمت بیهوده مزن بی سبب  
 پرده نشین دختر پاک مرا  
 در حرمش کج نوزیده نسیم  
 ماه ندیده ست سر چادرش  
 پاک تر از پاک تران دختر است  
 القصه آن مادر شوریده حال  
 برد به هر گوشه و هر چیز دست  
 دختر او نیز خروشان ز جای  
 دامن او تا به یخن چیر کرد  
 مشت قوی بر سر او وار کرد  
 داکتر از این همه شور جنون  
 هیچ ندانست، چها میکنند  
 خون ز دل و دیده روان همچو سیل  
 با جگر خون و دل داغدار  
 گشت مصمم که دگر بعد ازین  
 چشم دلت وا کن و بهتان مکن  
 دختر پاکیزه جمال مرا  
 ای ز ادب دور، نداری ادب؟  
 میکنی بدنام به این ماجرا  
 پای نکرده ست برون از حریم  
 مهر نتابیده به موی سرش  
 از همه پاکیزه تران بهتر است  
 کرد به پا محشری با قیل و قال  
 فرق سر داکترک را شکست  
 غرزد و استاد سر هردو پای  
 گردن او بسته به زنجیر کرد  
 گوشه پیشانی او غار کرد  
 دست و سر و پا همگی غرق خون  
 این دوزن، این کار چرا میکنند  
 سر به ته بال چو مرغ بگیل  
 پیرهن پاره، تن بی قرار  
 راست نگوید به کسی این چنین

خاصتا از بیش و کم روزگار  
 حاملگی را نکند آشکار

(شهر بن - المان، جنوری ۲۰۰۲)